

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقریرات درس خارج اصول

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرّسی طباطبائی یزدی دامت برکاته

دوره‌ی دوم - سال سیزدهم - سال تحصیلی ۹۶ - ۱۳۹۵

جلسه اول - شنبه ۹۵/۶/۲۰

بحمد الله مبحث استصحاب را به پایان رساندیم و آنچه را که لازم بود، بحث و بررسی کردیم. گرچه عده‌ای از اعلام ذیل بحث استصحاب، بعضی قواعد فقهیه و نسبت آن را با استصحاب بحث می‌کنند، اما از باب اینکه در گذشته بعضی از این مباحث را بحث کردیم و نیز با در نظر گرفتن بعضی جهات دیگر، ترجیح دادیم که به بررسی مبحث تعادل و ترجیح بپردازیم.

تعادل و ترجیح

مبحث «تعادل و ترجیح» از مباحث مهم اصول است و اینکه شاید بعضی خواسته‌اند آن را به عنوان خاتمه‌ی علم اصول ذکر کنند، اگر مرادشان از خاتمه این باشد که خارج از علم اصول است، بی‌لطفی است؛ زیرا در ابتدای بحث اصول، موضوعات علم اصول را چنین بیان کردیم: «الحجج العامة التي تناسب الفقه تناسباً قريباً»؛ حجت‌های کلی که تناسب قریبی با فقه دارند؛ یعنی مستقیماً کبرای قیاسی قرار می‌گیرند که نتیجه‌اش حکم فرعی کلی است یا حداکثر با یک واسطه و استثناءً دو واسطه، حکم فرعی را نتیجه می‌دهند. به هر حال باید تناسب قریبی داشته باشند، هرچند نمی‌توانیم خط‌کشی دقیقی در این رابطه انجام دهیم که آن تناسب چگونه است؛ زیرا موارد تفاوت پیدا می‌کند.

در بحث تعادل و ترجیح نیز بحث می‌شود هنگامی که دو روایت متعارض شدند آیا حجتی وجود دارد یا ندارد؟ و بعد از آن اگر حجت وجود دارد هر یک علی سبیل التخییر حجت می‌باشند یا حجت یکی است و علی سبیل التعین است؟ و آن معین کدام است؟

علاوه ساده اندیشانی فکر می‌کنند حتی بعضی از مباحث مهم علم اصول مورد نیاز نیست، مانند برخی

اخباری‌ها و تابعین غیر رسمی آنها در روزگار ما، اما هر کسی که مزاولت با فقه داشته باشد حتی اگر اخباری باشد باید از تعادل و ترجیح بحث کند و موضع خودش را روشن کند؛ چون شکی نیست که در فقه به روایاتی برخورد می‌کنیم که نمی‌توان به هر دو ملتزم شد و به هر دو عمل کرد، حتی در خود روایات آمده است که ممکن است به خبرین مختلفین برخورد کنید و بیان می‌کند وقتی به خبرین مختلفین برخورد کردید چه کاری باید انجام دهید^۱ و این روایات جزو اخبار است، لذا اگر «اخباری» هم باشید باید بدان ملتزم شوید. پس اگر کسی تمایل اخباری‌گری افراطی نیز داشته باشد و از بعضی مباحث اصول فراری باشد، از مبحث تعادل و ترجیح نمی‌تواند فرار کند؛ زیرا موضوعش در خود اخبار مطرح شده است و مصادیقش هم در اخبار به وضوح وجود دارد. به هر حال معمولاً این مبحث به نام «تعادل و ترجیح» یا «تعادل و ترجیح» خوانده می‌شود.

معنای تعادل و ترجیح

«تعادل» آن است که دو خبر متعارض از حیث موازین خبر بودن همسنگ باشند، در عین اینکه نمی‌شود هر دو را تصدیق کرد؛ زیرا یا منجر به جعل متناقضین یا جعل متضادین می‌شود. اگر روایتی بیان فرمود نماز جمعه واجب است و روایت دیگری فرمود نماز جمعه حرام است، معلوم است که هر دو نمی‌تواند صادق باشد؛ زیرا معنایش این است که یک عمل در یک زمان هم حرام باشد و هم واجب؛ یعنی جمع بین ضدین و جمع دو حکم متضاد که محال است. یا اینکه دو روایت منجر به جعل متناقضین بشود؛ مثلاً یک روایت می‌فرماید نماز جمعه واجب است و روایت دیگری بیان می‌کند واجب نیست، معلوم است که محال است

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۷، کتاب القضاء، ابواب صفات القاضی، باب ۹: «بَابُ وَجُوهِ الْجَمْعِ بَيْنَ الْأَحَادِيثِ الْمُخْتَلِفَةِ وَكَيْفِيَّةِ الْعَمَلِ بِهَا»، ص ۱۰۶، ح ۱: مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْحُصَيْنِ عَنْ عَمْرِو بْنِ حَنْظَلَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ رَجُلَيْنِ مِنْ أَصْحَابِنَا بَيْنَهُمَا مَنَازَعَةٌ فِي دِينٍ أَوْ مِيرَاثٍ فَتَحَاكَمَا إِلَيَّ أَنْ قَالَ فَإِنْ كَانَ كُلُّ وَاحِدٍ اخْتَارَ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِنَا فَرَضِيَا أَنْ يَكُونَا النَّاطِرَيْنِ فِي حَقِّهِمَا وَ اخْتَلَفَا فِيمَا حَكَمَا وَ كِلَاهُمَا اخْتَلَفَا فِي حَدِيثِكُمْ فَقَالَ الْحُكْمُ مَا حَكَمَ بِهِ أَغْدَلُهُمَا وَ أَفْقَهُهُمَا وَ أَصْدَقُهُمَا فِي الْحَدِيثِ وَ أَوْرَعُهُمَا وَ لَا يُلْتَفَتُ إِلَيَّ مَا يَحْكُمُ بِهِ الْآخِرُ قَالَ فَقُلْتُ فَإِنَّهُمَا عَدْلَانِ مَرْضِيَانِ عِنْدَ أَصْحَابِنَا لَا يُفْضَلُ وَاحِدٌ مِنْهُمَا عَلَى صَاحِبِهِ قَالَ فَقَالَ يُنْظَرُ إِلَيَّ مَا كَانَ مِنْ رَوَايَاتِهِمَا عَنَّا فِي ذَلِكَ الَّذِي حَكَمَا بِهِ الْمُجْمَعُ عَلَيْهِ عِنْدَ أَصْحَابِكَ فَيُؤْخَذُ بِهِ مِنْ حُكْمِنَا وَ يُتْرَكُ الشَّاذُّ الَّذِي لَيْسَ بِمَشْهُورٍ عِنْدَ أَصْحَابِكَ فَإِنَّ الْمُجْمَعُ عَلَيْهِ لَا رَيْبَ فِيهِ إِلَيَّ أَنْ قَالَ فَإِنْ كَانَ الْخَبْرَانِ عَنْكُمْ مَشْهُورَيْنِ قَدْ رَوَاهُمَا النَّقَاتُ عَنْكُمْ قَالَ يُنْظَرُ فَمَا وَافَقَ حُكْمَهُ حُكْمَ الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ وَ خَالَفَ الْعَامَّةَ فَيُؤْخَذُ بِهِ وَ يُتْرَكُ مَا خَالَفَ حُكْمَهُ حُكْمَ الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ وَ وَافَقَ الْعَامَّةَ - قُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ الْفَقِيهَانِ عَرَفَا حُكْمَهُ مِنَ الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ وَ وَجَدْنَا أَحَدَ الْخَبْرَيْنِ مُوَافِقًا لِلْعَامَّةِ - وَ الْآخَرَ مُخَالَفًا لَهُمْ بِأَيِّ الْخَبْرَيْنِ يُؤْخَذُ فَقَالَ مَا خَالَفَ الْعَامَّةَ فِيهِ الرَّشَادُ فَقُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ فَإِنَّ وَافَقَهُمَا الْخَبْرَانِ جَمِيعًا قَالَ يُنْظَرُ إِلَيَّ مَا هُمْ إِلَيْهِ أَمِيلُ حُكْمَاهُمْ وَ قَضَاهُمْ فَيُتْرَكُ وَ يُؤْخَذُ بِالْآخِرِ قُلْتُ فَإِنْ وَافَقَ حُكْمَاهُمُ الْخَبْرَيْنِ جَمِيعًا قَالَ إِذَا كَانَ ذَلِكَ فَارْجِعْهُ حَتَّى تَلْقَى إِمَامَكَ فَإِنَّ الْوُقُوفَ عِنْدَ الشُّبُهَاتِ خَيْرٌ مِنَ الْإِفْتِحَامِ فِي الْهَلَكَاتِ.

شارع متناقضین را جعل کند، پس قطعاً یکی از این دو جعل نشده است و هر دو روایت مطابق واقع و صادق نیست.

تعارض به دو روایت اختصاص ندارد و ممکن است اضلاع درگیری روایات بیش از دو باشد؛ سه روایت، چهار روایت و... ولی معمولاً برای سهولت، به دو روایت مثال می‌زنیم مگر جایی که در بحث تعارض موضوعش درگیری چند روایت است، مثل «انقلاب نسبت» که لامحاله آنجا چند روایت را مفروض می‌داریم، اما در حالات عادی مقصود دو روایت است. به هر حال تعادل یعنی اینکه از حیث خبر بودن، دو یا چند روایتی که متنافی هستند هم‌سنگ باشند، لا یرجح واحدٌ منهما علی الآخر.

اما «ترجیح» یعنی احد الخبرین بر اساس مبانی که انتخاب می‌کنیم بر دیگری مزیت داشته باشد. گاهی ترجیح را به عنوان یک جنس به کار می‌برند که می‌تواند شامل خبری شود که چند مرجح دارد و می‌تواند مصداقش هم یک مرجح باشد و ترجیح یعنی ترجیح دادن و برتری دادن یک خبر به خاطر آن یک یا چند مزیت. گاهی هم از آن به تراجیح تعبیر می‌کنند، به اعتبار افراد ترجیح‌هایی که به اعتبار مزایای متعدده است. در هر حال موضوع تعادل و ترجیح «خبرین متنافیین» است یا به اصطلاح، «خبرین متعارضین».

بنابراین تعادل و ترجیح در جایی معنا پیدا می‌کند که دو خبر، تعارض داشته باشند. لهذا بهتر است که ابتدا تعارض را معنا کنیم؛ چون موضوع است، چنانکه بعضی این مبحث را نادراً به اسم تعارض مطرح کرده‌اند و شاید اولی باشد.

معنای تعارض

علی الاجمال «تعارض» یعنی دو یا چند روایت به گونه‌ای باشند که نتوان همه‌ی آنها را صادق دانست. عدم امکان صدق این روایات، یا بالذات است یا بالعرض.

عدم امکان صدق بالذات آن است که نتیجه‌ی دو روایت، جمع بین نقیضین یا جمع بین ضدین شود. البته بعضی خواسته‌اند بگویند^۱ ذکر محذور جمع بین ضدین، مستدرک است؛ زیرا «التضاد یرجع الی

۱. نهاية الأفكار، ج ۴، ص ۲، ص ۱۲۶:

(ثم ان) توسعه التنافی علی التعریف الأول بكونه علی وجه التناقض و التضاد مبني علی عدم تعمیم المدلول للمدلول الالتزامی (و إلیاً) فعلی التعمیم لا یحتاج إلی إضافة قید التضاد، بل یكتفی فی التعمیم بالاقصر علی التناقض فقط (لأن) الدلیلین الدالین بالمطابقة علی المتضادین، كالوجوب و الحرمة (دالان) بالالتزام علی المتناقضین أیضاً (كما انه) علی التعریف الثانی لا بد من إلغاء قید التناقض (بلحاظ) ان التنافی بین الدلیلین فی مرحلة الإثبات و الحجیة دائماً یكون علی وجه التضاد حتی فیما كانا بحسب المدلول من المتناقضین لكون التنافی بینهما بین الوجود

التناقض»، به تعبیر دیگر گفته‌اند اگر کسی تعارض را به «تناقض» تعریف کند کافی است.

حقیقت این است که تضاد خودش یک محذور بالاصالة است. گرچه هر تضادی بالملازمة تناقضی هم همراه دارد، ولی آن تناقض فرع بر تضاد است و چون تضاد محال بوده است منجر به تناقض شده است؛ مثلاً چون وجوب و حرمت نماز جمعه هر دو امکان ندارد، وقتی روایتی بیان می‌کند نماز جمعه واجب است، بالملازمة بیان می‌کند پس حرام نیست؛ وقتی واجب شد دیگر حرام نیست. روایت دیگری که بیان می‌کند نماز جمعه حرام است با این مدلول التزامی متناقض می‌شود (مدلول التزامی یک روایت با مدلول مطابقی روایت دیگر، تناقض دارند) اما چرا به این تناقض رسیدیم؟ به خاطر اینکه وجوب و حرمت، تضاد داشته‌اند. اگر تضاد نمی‌داشت ما به این تناقض نمی‌رسیدیم، چون اجتماع ضدین محال است به این تناقض رسیدیم. لهذا آنهایی که گفته‌اند «محذور، منجر شدن به تضاد یا تناقض است» درست گفته‌اند؛ چون یکی از دو محذور اصلی، نفس تضاد است که بالملازمة و بالتبع اجتماع نقیضینی به دنبال می‌آورد.

بنابراین همان‌گونه که مشهور گفتند، تعارض یعنی تنافی دلیلین به نحوی که اگر هر دو صادق باشند منجر به اجتماع ضدین می‌شود که محال است، پس کشف می‌کنیم که یکی از آن دو کذب است، یا اینکه منجر به تناقض می‌شود که آن هم محال است.

اما صورتی که تنافی دلیلین بالعرض باشد چنین است که دلیلین صرف نظر از علم خارجی می‌توانند هر دو صادق باشند. مثلاً روایتی بیان می‌کند عند زوال شمس در روز جمعه نماز ظهر واجب است، روایت دیگری بیان می‌کند نماز جمعه واجب است. مثبتین با هم تنافی ندارند ولی در عین حال می‌گوییم این دو روایت هر دو نمی‌تواند صادق باشد و یکی از آن دو کذب است؛ زیرا علم خارجی داریم که در روز جمعه غیر از پنج نماز، نماز دیگری واجب نیست. به واسطه‌ی آن علم می‌فهمیم که اینجا تنافی وجود دارد و یکی

بین (فلا وجه) حیثند لتوسعة التنافی بكونه علی وجه التناقض، إذ ذلك انما یناسب مع تنافیهما مدلولاً لا مع تنافیهما فی مقام الدلالة و الحجیة كما هو ظاهر (و حیثئذ) فحق التعریف علی هذا المسلك هو الاقتصار علی قید التضاد (كما انه) علی التعریف السابق هو الاقتصار علی قید التناقض بعد تعمیم المدلول للمطابقة و الالتزام.

✓ مصباح الأصول (ط - مؤسسة احیاء الآثار)، ج ۲، ص ۴۱۷:

فقول: التعارض تنافی مدلول دلیلین بالتناقض، كما إذا دلّ أحدهما علی وجوب شیء، و الآخر علی عدم وجوبه، أو بالتضاد كما إذا دلّ أحدهما علی وجوب شیء و الآخر علی حرمة. و یرجع التضاد أيضاً إلى التناقض باعتبار الدلالة الالتزامیة، فانّ الدلیل علی الوجوب ینفی الحرمة بالالتزام و بالعکس، فیکون أحدهما دالاً علی الوجوب بالمطابقة و الآخر علی عدمه بالالتزام، و کذا بالنسبة إلى الحرمة.

فاذن صحّ أن یقال: إنّ التعارض تنافی مدلولی دلیلین بالتناقض، غایة الأمر أنّ التناقض بینهما قد یکون باعتبار المدلول المطابقی فیهما، و قد یکون باعتبار المدلول المطابقی فی أحدهما و الالتزامی فی الآخر علی ما ذکرناه.

از این دو روایت کذب است.

مناسبت معنای اصطلاحی و لغوی تعارض

اصطلاح تعارض چه نسبتی با مادهی «ع ر ض» از لحاظ لغت دارد؟ معمولاً اصطلاحات با یک مناسبت لغوی درست می‌شود. شیخ رحمته الله می‌فرماید^۱ تعارض از «عَرَض» گرفته شده است و عَرَض در لغت به معنای اظهار است.^۲ گاهی می‌گوییم فلانی عرض اندام می‌کند یعنی اظهار وجود می‌کند، در اینجا نیز خبرین خودشان را عرضه می‌کنند.

ولی گاهی از مادهی «ع ر ض»، عَارِضَ از باب مفاعله هم اخذ کرده‌اند^۳ (عَارِضٌ يُعَارِضُ مُعَارَضَةً). یکی

۱. فرائد الاصول (ط - انتشارات اسلامی)، ج ۲، ص ۷۴۹.

خاتمه فی التعادل و الترجیح

و حیث إن موردهما الدلیلان المتعارضان فلا بد من تعریف التعارض و بیانہ و هو لغة من العرض بمعنی الإظهار و غلب فی الاصطلاح علی تنافی الدلیلین و تمنعهما باعتبار مدلولهما و لذا ذکروا أن التعارض تنافی مدلولی الدلیلین علی وجه التناقض أو التضاد و کیف کان فلا یتحقق إلا بعد اتحاد الموضوع و إلا لم یمنع اجتماعهما.

۲. المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی، ج ۲، ص ۴۰۲.

(عَرَضْتُ) الشَّيْءَ (عَرَضًا) مِنْ بَابِ ضَرَبَ (فَأَعْرَضَ) هُوَ بِالْأَلْفِ أَيْ أَظْهَرْتُهُ وَأَبْرَزْتُهُ فَظَهَرَ هُوَ وَبَرَزَ وَالْمُطَاوَعُ مِنَ النَّوَادِرِ الَّتِي تَعْدَى ثَلَاثِيهَا وَ قَصَرَ رَبَاعِيهَا عَكْسُ الْمُتَعَارَفِ وَ (عَرَضَ) لَهُ أَمْرٌ إِذَا ظَهَرَ وَ (عَرَضْتُ) الْكِتَابَ (عَرَضًا) قَرَأْتُهُ عَنْ ظَهْرِ الْقَلْبِ وَ (عَرَضْتُ) الْمَتَاعَ لِلْبَيْعِ أَظْهَرْتُهُ لِدَوَى الرُّغْبَةِ لِيَشْتَرُوهُ وَ (عَرَضْتُ) الْجُنْدَ أَمَرْتُهُمْ وَ نَظَرْتُ إِلَيْهِمْ لِتَعْرِفَهُمْ وَ (عَرَضَ) لَكَ الْخَيْرُ.

✓ تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۱۰، ص ۷۶.

وَ عَرَضَ الشَّيْءَ لَهُ عَرَضًا: أَظْهَرَهُ لَهُ، وَ أَبْرَزَهُ إِلَيْهِ. وَ عَرَضَ عَلَيْهِ أَمْرٌ كَذَا: أَرَاهُ إِيَّاهُ. وَ مِنْهُ قَوْلُهُ تَعَالَى: (ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ)

۳. المحيط فی اللغة، ج ۱، ص ۳۰۵.

عَرَضَ الشَّيْءُ عَرَضًا وَ عَرَضًا وَ عَرَضَةً، وَ هُوَ عَرِضٌ وَ عُرَاضٌ. وَ عَرَضْتُهُ وَ أَعْرَضْتُهُ: جَعَلْتُهُ عَرِضًا. وَ أَعْرَضَ هُوَ: صَارَ إِذَا عَرَضَ. وَ أَعْرَضَتِ الْمَرْأَةُ: أَتَتْ بِأَوْلَادٍ عَرَاضٍ. وَ مَاتَ وَ هُوَ عَرِضُ الْبَطَانِ: أَيْ جَمُّ الْمَالِ. وَ عَرِضٌ: اسْمٌ لِجَبَلٍ مُنْقَادٍ فِي نَيْبِ غَاضِرَةٍ. وَ الْعَرِضُ: الْجَدَى إِذَا بَلَغَ وَ نَزَا أَوْ كَادَ. وَ هُوَ عِنْدَ أَهْلِ الْحِجَازِ: الْخَصِيُّ مِنَ النَّعْمِ. وَ الْجَمْعُ مِنْهُمَا: الْعَرِضَانُ. وَ أَعْرَضْتُهُ: خَصَيْتُهُ، وَ اسْتَعْرَضَ. وَ عَرَضَهُ لِلشَّرِّ أَوْ الْهَيْبَةِ عَرَضًا. وَ عَرَضْتُ الْجَيْشَ فَاعْتَرَضُوا: أَمَرْتُهُمْ عَلَيَّ.

وَ عَرَضْتُ الْكِتَابَ وَ الْهَيْبَةَ، وَ عَارَضْتُهُ: قَابَلْتُهُ.

✓ الصحاح، ج ۳، ص ۱۰۸۷.

وَ عَارَضْتُهُ فِي الْمَسِيرِ، أَيْ سَرْتُ حَيْالَهُ. وَ عَارَضْتُهُ بِمَثَلِ مَا صَنَعَ، أَيْ أَتَيْتُ إِلَيْهِ بِمَثَلِ مَا أَتَى. وَ عَارَضْتُ كِتَابِي بِكِتَابِهِ، أَيْ قَابَلْتُهُ. وَ عَارَضْتُ، أَيْ أَخَذْتُ فِي عَرُوضٍ وَ نَاحِيَةٍ. وَ الْعَوَارِضُ مِنَ الْإِبِلِ: اللَّوَاتِي يَأْكُلْنَ الْغَضَاءَ.

✓ النهاية فی غریب الحديث و الأثر، ج ۳، ص ۲۱۱.

العَارِضُ: الْمَرِيضَةُ. وَ قِيلَ: هِيَ الَّتِي أَصَابَهَا كَسْرٌ، يُقَالُ: عَرَضَتِ النَّاقَةُ إِذَا أَصَابَهَا آفَةٌ أَوْ كَسْرٌ: أَيْ إِنَّا لَا نَأْخُذُ ذَاتَ الْعِيبِ فَنَصْرًا بِالصَّدَقَةِ. يُقَالُ: بَنُو فُلَانٍ أَكَالُونَ لِلْعَوَارِضِ، إِذَا لَمْ يَنْحَرُوا إِلَّا مَا عَرَضَ لَهُ مَرَضٌ أَوْ كَسْرٌ، خَوْفًا أَنْ يَمُوتَ فَلَا يَنْتَفِعُونَ بِهِ، وَ الْعَرَبُ تَعْبِرُ بِأَكْلِهِ.

از معانی عارض به معنای قابل است؛ «عارض هذا الكتاب بذاك الكتاب» یعنی مقابله کرد این کتاب را با آن کتاب و روبروی هم قرار داد. این اصطلاح قبلاً خیلی به کار می‌رفت؛ وقتی نسخه‌ای را با نسخه‌ی دیگر مقابله می‌کردند، کسی هم که مقابله کرده بود می‌گفت: قابلت هذا الكتاب بنسخة معتمدة فوجدته صحيحاً. مقابل هم قرار دادن گاهی منجر به تصدیق به توافق می‌شود؛ می‌گوییم مقابل هم قرار دادیم و با هم موافق بود، مثل نسخه‌های متعددی که می‌خواهیم احراز صحتشان کنیم. گاهی هم نتیجه‌ی مقابله این است که تدافعی بین این‌ها وجود دارد، به معنای اینکه قابل جمع نمی‌باشند. به نظر می‌رسد مناسبت قریب با معنای لغوی، همان مقابله‌ای است که منجر به تفاوت است و مناسبت بعیدش نیز همان عرض یعنی اظهار است. بنابراین کلام شیخ رحمته الله درست است که معنای اصطلاحی تعارض از «عرض» به معنای اظهار گرفته شده است البته به مناسبت بعیدش، و مناسبت اقربش هم همان مقابل بودن دو خبر از هر دو طرف است؛ چون تعارض، باب تفاعل است و نزدیک باب مفاعله یا مأخوذ از آن.

شیخ اعلی الله مقامه عبارتی را در کتاب شریف *فرائد* دارد و تعارض را این‌چنین تعریف کرده است:

«ذکروا ان التعارض تنافی مدلولی الدلیلین علی وجه التناقض او التضاد»؛

تنافی مدلول دو دلیل بر وجه تناقض یا تضاد.

عده‌ای روی کلمه‌ی مدلول تمرکز کرده‌اند و تعارض را تنافی مدلول دو دلیل دانسته‌اند. لکن مرحوم آخوند، تلمیذ و ناقد افکار شیخ رحمته الله در *کفایه*، در رابطه با تعریف مشهور قدری دغدغه دارد و لذا تعریف دیگری را ارائه می‌کند. ایشان می‌فرماید:

و منه حدیث سراقه «أنه عَرَضَ لرسول الله صلى الله عليه وسلم وأبي بكر الفرس» أي اعترض به الطريق يمنعهما من المسير. و منه حدیث أبي سعيد «كنت مع خليلي صلى الله عليه وسلم في غزوة، إذا رجل يقرب فرسا في عراض القوم» أي يسير حذاءهم معارضاً لهم. و منه حدیث الحسن بن علي «أنه ذكر عمر فأخذ الحسين في عراض كلامه» أي في مثل قوله و مقابله. و منه الحدیث «أن رسول الله صلى الله عليه وسلم عارض جنازة أبي طالب» أي أتاها معترضاً من بعض الطريق و لم يتبعه من منزله. و منه الحدیث «إن جبريل عليه السلام كان يعارضه القرآن في كل سنة مرة، و أنه عارضه العام مرتين» أي كان يدارسه جميع ما نزل من القرآن، من المعارضة: المقابلة. و منه «عارضت الكتاب بالكتاب» أي قابلته به.

✓ المصباح المنير في غريب الشرح الكبير للرافعي، ج ۲، ص ۴۰۴.

وَ (عَارَضْتُهُ) فَعَلْتُ مِثْلَ فِعْلِهِ وَ (عَارَضْتُ) الشَّيْءَ بِالشَّيْءِ قَابِلْتُهُ بِهِ وَ (تَعَرَّضْتُ) لِلْمَعْرُوفِ وَ تَعَرَّضْتُ بِنَفْسِي وَ بِالْحَرْفِ إِذَا تَصَدَّقْتُ لَهُ وَ طَلَبْتُهُ ذِكْرَهُ الْأَزْهَرِيُّ وَ غَيْرُهُ وَ مِنْهُ قَوْلُهُمْ (تَعَرَّضْتُ) فِي شَهَادَتِهِ لِكَذَا إِذَا تَصَدَّقْتُ لِدِكْرِهِ.

۱. فرائد الاصول (ط - انتشارات اسلامی)، ج ۲، ص ۷۵۰.

«التعارض هو تنافى الدليلين أو الأدلة بحسب الدلالة و مقام الإثبات على وجه التناقض أو

التضاد حقيقة أو عرضاً»^١.

تمركز مرحوم آخوند در تعریف، بر تنافی به حسب دلالت است و بقیه اش مهم نیست که تضاد باشد یا تناقض، ذاتی باشد یا عرضی. پس در تعریف مشهور، تمركز بر روی مدلول شد، «تنافی مدلولی الدلیلین» و تمركز در تعریف پیشنهادی آخوند رحمته الله علیه بر دلالت شد، «تنافی الدلیلین به حسب الدلالة». اکنون باید دید تفاوت این دو تعریف چیست؟

برای اینکه کلام مرحوم آخوند بهتر فهمیده شود، قبل از توضیح فرق بین تعریف آخوند و تعریف شیخ رحمته الله علیه تذکر یک مطلب، مفید است. تعارض گاهی بدوی است و گاهی مستقر، یا می توان گفت تعارض گاهی غیر مستقر است و گاهی مستقر؛ یعنی ما که در صدد استنباط هستیم و به روایات مراجعه می کنیم گاهی ممکن است در نظر بدوی دو روایت در نظر ما غیر قابل صدق بیاید، ولی بعد از تأمل و تدبر می بینیم که هر دو می تواند صادق باشد؛ چون معنایش خلاف آن چیزی است که ابتداءً به ذهن می آمد. این را تعارض بدوی و تعارض غیر مستقر می نامند. گاهی هم تعارض مستقر است؛ یعنی هرچه فکر و تأمل کنیم و به ارتکازات عرفیه که موجب حل بعض از تنافی های ظاهری می شود مراجعه کنیم، می بینیم نمی توانیم دو روایت را به نحو صحیح و مقبول عرفی جمع کنیم، این حالت را تعارض مستقر می نامند.

مرحوم آخوند در کفایه دغدغه شان این است که تعارض را به گونه ای معنا کنند که فقط شامل تعارض مستقر شود و اصلاً تعارض بدوی از تعریف خارج باشد و لهذا به نظر ایشان موارد تخصص، تخصیص، حکومت، ورود و هر جمع عرفی، از تعریف تعارض خارج است و ما باید تعارض را به گونه ای معنا کنیم که شامل هیچ یک از این ها نشود و فقط شامل تعارض مستقر شود. به دلیل این نکته است که ایشان روی

١. کفایة الأصول (ط - آل البيت)، ص ٤٣٧.

فصل [فی معنی التعارض]

التعارض هو تنافی الدليلين أو الأدلة بحسب الدلالة و مقام الإثبات على وجه التناقض أو التضاد حقيقة أو عرضاً بأن علم بكذب أحدهما إجمالاً مع عدم امتناع اجتماعهما أصلاً و عليه فلا تعارض بينهما بمجرد تنافی مدلولهما إذا كان بينهما حكومة رافعة للتعارض و الخصومة بأن يكون أحدهما قد سبق ناظرًا إلى بيان كمية ما أريد من الآخر مقدما كان أو مؤخرًا أو كانا على نحو إذا عرضا على العرف وفق بينهما بالتصرف في خصوص أحدهما كما هو مطرد في مثل الأدلة المتكفلة لبيان أحكام الموضوعات بعناوينها الأولية مع مثل الأدلة النافية للعسر و الحرج و الضرر و الإكراه و الاضطراب مما يتكفل لأحكامها بعناوينها الثانوية حيث يقدم في مثلها الأدلة النافية و لا تلاحظ النسبة بينهما أصلاً و يتفق في غيرهما كما لا يخفى.

دلالت تمرکز کرده است و می فرماید: التعارض هو تنافی الدلیلین أو الأدلة بحسب الدلالة و مقام الإثبات علی وجه التناقض أو التضاد حقيقة أو عرضاً.

مقرر: سید حامد طاهری

ویرایش و استخراج منابع: محمد عبدالمهی